

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بحث راجع به کیفیت حج میقاتی و اجزاء آن و نسبت به آن دینی که بر عهده متوفی مستقر است بود. البته این مسأله فقط اختصاص به متوفی ندارد حتی برای کسانی که در زمان حیاتشان حج بر آنها مستقر شده است و بعد به واسطه عللی، مقصراً و یا قاصراً موفق به اتیان حج نشده‌اند این مسأله می‌آید. گرچه فقها این مطلب را در مورد حج نیایی برای متوفی ذکر کرده‌اند ولی در آن صورت هم این مسأله می‌آید. منتهی در مورد تقصیر، خود آن مکلف موظف است که حج را بای نحو کان و لو در حال مرض، انجام دهد، یعنی حتی نسبت به خطر و تخلیه سرب و مانعی که شاید پیش آید در این صورت هم نایستی حج را به تأخیر بیندازد. و این نشان می‌دهد که اهمیت حج به چه نحوی است. حتی اگر رفع استطاعت از او شد باز باید حج را انجام دهد که به او حج تسکعی یا متسکعاً می‌گویند.

اما در صورت قصور، مطلب فرق می‌کند شخص قاصر باید در سنوات آتیه به همان کیفیتی که استطاعت برای او حاصل شده بود اگر آن استطاعت، استطاعت مستمره هست باید اقدام به حج کند و اگر نه استطاعت سلب می‌شود، یعنی نحوه استطاعت از بین می‌رود. در واقع می‌توانیم بگوییم در وجوب حج از نقطه نظر تحقق شرط وجود، خللی پیدا شده است و وقتی که شرط وجود که شرط عقلی است متمشی نشد تکلیف هم از آن شخص برداشته می‌شود و تکلیف وجوب یک تکلیف مستمر نیست، تکلیف وجوب به همان تکلیف اطلاق حج برمی‌گردد که آن علی ای نحو کان چه مستطیع باشد یا غیر مستطیع، حج بر عهده او هست و تفاوتی نسبت به استطاعت و عدم استطاعت ندارد. مثل سایر واجبات که بر ذمه شخص مستقر است. منتهی شرط وجودش عبارت است از همان شرائطی که موجب فعلیت می‌شود. فرض کنید در مسأله صلاة، وجوب تنجزی محقق است، اما وجوب فعلی مترتب است بر ارتفاع قرص شمس از تحت الافق که به وجوب فعلی متبدل می‌شود اما نه به عنوان وجوب تنجزی، الان وجوب هست لذا اطلاق وجوب الصلاه بر آن تعلق می‌گیرد و در هر هیچ حالی از بین نمی‌رود، نه اینکه در موقع ارتفاع شمس، تنجز وجوب، محقق شود. وجوب، تنجزش الان هم هست تفاوتی ندارد.

در سایر موارد مانند امر به معروف و نهی از منکر، وجوبش و وجوب اطلاق است؛ منتهی شرط

وجودش عبارت از تحقق موضوع و مورد، برای انسان است. همین‌طور نسبت به سایر موارد و رفع قضاء حاجت مؤمن آن هم وجوبش وجوب اطلاقی است؛ منتهی بسته به شرائط دارد مانند خیلی از چیزها. و به‌طور کلی واجب مشروط در احکام موارد خیلی کمی داریم، یعنی اکثر مواردی را که فقها این را به‌عنوان واجب مشروط ذکر می‌کنند همه اینها واجب مطلق هستند. شرط، شرط وجود است، یعنی شرط عقلی را فقها؛ شرط برای تحقق وجوب تلقی می‌کنند. و این مسأله محل تأمل است.

علی‌کل‌حال در اینجا هم به همین کیفیت است. اگر شخصی در زمان حیاتش قاصراً یا مقصراً نتوانست به حج مشرف شود، در سنوات آتیه باید اقدام کند. حال اقدام او به چه نحوی است؟ آیا اقدام کردن در حج نیابی به همان کیفیت تحقق استطاعت است و یا اینکه نه، بای‌نحوکان واجب است حج را انجام دهد گرچه کیفیت استطاعتش فرق کند؟ مثلاً اگر کسی با ماشین قصد سفر حج را داشت و استطاعت برای سفر و تحصیل مقدمات به این کیفیت بود، حالا نمی‌تواند بگوید در سال بعد به این کیفیت مستطیع نیستم چون استطاعت برای من با ماشین، تعلق گرفته است اما حالا که استطاعت با طیاره هست من پولش را ندارم.

یا اینکه اگر در سال بعد برای طیاره استطاعت نداشت مثلاً بلیط گران شده بود در اینجا تفاوتی نسبت به این مسأله ندارد. گرچه بعضی به این مسأله قائلند که آن وجوب نسبت به تحقق استطاعت هم آمده است، یعنی وقتی که شارع حج را واجب کرده است با این خصوصیت واجب کرده است، یعنی به نحوه‌ای که الان برای او تحصیل استطاعت شده است و اگر از او قاصراً یا مقصراً فوت می‌شود به همان نحو و کیفیت باید حج انجام شود. چون حج در یک همچنین وضعیتی مورد نظر شارع بوده که عرض شد. این مسأله محل تأمل است. چون آن حجی را که شارع واجب کرده است، متعلق وجوب، یعنی تحصیل مقدمات نیست بلکه متعلق وجوب، نفس اتیان عمل است. همان‌طوری که در سایر واجبات ما این مطلب را ملاحظه می‌کنیم ولی در کیفیت تحقق واجب و مکلف‌به می‌بینیم که شرائط مختلف است، اختلاف شرائط مربوط است به کیفیت تحقق واجب در ظروف خاص و در شرائط خاص که تحقق واجب به شرائط خاص ارتباط دارد. اما متعلق امر شارع به نفس آن عمل تعلق می‌گیرد؛ هیچ‌وقت مولا نمی‌آید آن مکلف‌به و مأمور‌به را هم در تحت شرائط خاص انجام بدهد، الا شد و ندر که رأی مولا هم به ترتیب مقدمات به نحو خاص تعلق گرفته باشد که باید به آن نحوه این مسأله را انجام داد؛ یعنی در واقع برای امر دو تا متعلق هست، یکی متعلق به خود مأمور‌به است، و دوم متعلق امر به‌عنوان یک امر جدا به ترتیب مقدمات علی‌نحو خاص هست. این هم گاهی از اوقات اتفاق می‌افتد که مولا تحصیل

مقدمات را بر یک نحو قبول ندارد و می‌گوید من مقدمات را به این نحو قبول دارم، مثلاً وقتی می‌خواهی این نامه را به فلان شخص در فلان جا برسانی با ماشین فلان کس و به اتفاق فلان کس حرکت کن، همین‌طوری سوار اتوبوس نشو و برو. گرچه الان متعلق امر، ایصال خود رساله به آن شخص است چه با اتوبوس و چه با ماشین شخصی و چه با طیاره یا قطار باشد فرقی نمی‌کند، اما مولا می‌گوید حتماً می‌خواهم که شما با قطار بروید حالا به خاطر اینکه مثلاً ایمنی‌اش بیشتر است یا نظر خاصی دارد، یعنی دو امر در اینجا تعلق گرفته است: یکی به نفس ایصال رساله و یکی هم آن مقدمه‌ای که آن مقدمه باید به این کیفیت انجام شود که در اینجا دو جنبه مورد لحاظ قرار می‌گیرد و مواردش در احکام متفاوت است، یعنی ما متفاوت می‌بینیم.

یک وقتی تحصیل مقدمه به عنوان جزء موضوع برای تعلق تکلیف است، آن در جایی است که خود علم - که در ابتدای مبحث علم مرحوم آخوند هم متعرض شده‌اند - جزئی برای تحقق موضوع یا تمام العلة برای تحقق موضوع قرار می‌گیرد اما یک وقت خود علم جنبه طریقت دارد، جنبه کشفیت دارد، نه اینکه جزء الموضوع باشد، لذا در بحث رؤیت هلال روایات و ادله مختلفی راجع به تعلق صیام و وجوب ترک صیام است مثلاً «صوموا لرؤیته و أفطروا لرؤیته»^۱ یا «اتمام ثلاثین»^۲ که در آنجا برای انسان یقین حاصل می‌شود که ماه سی و یک روز نمی‌شود، ماه یا بیست و نه روز است یا سی روز، معنا ندارد که سی و یک روز باشد.

لذا از اینجا می‌فهمیم که منظور شارع یقین به دخول شهر است، نه اینکه روی رؤیت یک عنایت خاص داشته باشد، اگر روی خود رؤیت عنایت خاص داشت حتی اتمام ثلاثین هم در آنجا برای دخول شهر جدید کفایت نمی‌کرد؛ چون در روایت دارد که «افطروا». ما بخواهیم موظف بر نقل لفظی و تمرکز بر خصوص نقل داشته باشیم، یعنی «صوموا لرؤیته و أفطروا لرؤیته» دیگر اتمام ثلاثین در آنجا معنا ندارد حالا می‌خواهد ثلاثین باشد یا نباشد اگر روی خود لفظ بخواهیم تمرکز داشته باشیم.

یا اینکه فرض کنید در مسأله شیاع،^۳ اگر پیدا شود یا اگر شهادت عدلین نسبت به رؤیت هلال پیدا شود یا کشف هلال جدید بعد از یک مدتی برای انسان در اواسط یا در اواخر نسبت به ماه و شهر

۱- بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۵۵.

۲- و إن غم علیکم فعدوا ثلاثین لیلة ثم أفطروا. (وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۶۵)

۳- بسیار شنیدن یک خبر از افراد متعدد را شیاع می‌گویند.

قبل پیدا شود که در تمام این موارد ما می‌بینیم که شارع حکم به دخول شهر جدید کرده است. مثلاً یقین دارید که سی روز از این ماه گذشته است حالا به واسطه قیوم و امثال ذلک، دیگر در اینجا «صوموا لرؤیته» صادق نیست. بابا سی روز یقینی است، شما اول ماه را در شهر ماه رمضان یا اول ماه شعبان خودتان با چشمتان رؤیت کردید، وقتی خودتان با چشمتان رؤیت کنید ثلاثین یوما که بگذرد دیگر معنا ندارد که بگویید هنوز ماه داخل نشده است و یا بگوید: «صوموا لرؤیته» در اینجا حاصل نشده است.

این نشان می‌دهد که قطعاً نظر شارع در اینجا جنبه طریقت دارد، حتی خود رؤیت به عنوان جزء العلة هم نمی‌تواند مورد توجه در تحقق موضوع قرار بگیرد، یعنی رؤیت در اینجا کاشف از جنبه یقین است که آن جنبه یقین بای‌نحوکان پیدا شود خود آن یقین، برای ترتب حکم منجز می‌شود. تازه خود یقین هم جنبه کشفیت دارد و به عنوان جزء العلة یا به عنوان تمام العلة نمی‌تواند باشد. و در جنبه تنجز، هیچ وقت شارع نمی‌آید یک امری که موضوع برای حکم است را یقین مکلف بگیرد، مگر در آنجایی که شارع روی یقین مکلف عنایت به تعلق حکم داشته باشد، آن هم در بعضی موارد خاص مثلاً می‌خواهد امتحانش کند یا می‌خواهد تحت تدریب و آزمایش قرارش بدهد و یا تقویت نفس می‌خواهد ایجاد کند و یا رفع وسواس کند و امثال ذلک که خصوص آن یقین فقط در این امور خاصه، مورد توجه هست و گرنه در عالم ملاکات همه احکامی که بر آنها مترتب است مشخص هستند. خیلی موارد نادری داریم که در آنجا شارع به عنوان تمام العلة یا به عنوان جزء العلة یقین و علم خود مکلف را هم دخیل در تحقق موضوع قرار دهد، مثلاً در بعضی از موارد مثل مسأله طهارات و نجاسات در ثوب و لباس، گاهی چنین مواردی پیدا می‌کنیم که در آنجا هم شارع می‌خواهد شخص از حالت وسواس خارج شود.

پس بنابراین وقتی نگاه می‌کنیم ادله‌ای که مثبت برای دخول شهر هستند با السنة متفاوت بیان شده‌اند از اینجا انسان می‌فهمد که اینها موضوعیت ندارند و عنوان مشیر هستند. یا مثلاً در مورد صلاة مسافر چه زمانی حکم شخصی که خارج از وطن و خارج از بلد هست، متبدل به قصر می‌شود؟ وقتی که صوت اذان در آنجا مختفی باشد.^۱ این اختفاء صوت اذان نیاز به مسافتی دارد، وقتی که به این نگاه کنید می‌بینید که یک مسافت مخصوص است. اگر آدم یک کیلومتر دو کیلومتر برود دیگر صدای اذان را آن‌طور که باید و شاید نمی‌شنود شاید فقط دادی بشوند، تازه اگر گوشش خیلی تیز باشد. ولی در ادله‌ای داریم که اختفاء بلدان شرط است، اختفاء بیوت و ابنیه از رؤیت شخص خارج است چون هر چه

۴- اذا خفی الاذان فقصر واذا خفی الجدران فقصر. (وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۷۰، باب ۶)

می رود خفاء بلدان نمی شود شاید چند فرسخ هنوز نیاز داشته باشد تا اینکه از دید مختفی شود، بله بایستی پنج فرسخ برود تا دیگر دیوار شهر و یا صور بلد را نبیند. وقتی در کنار اختفاء بلد می بینید که شارع خفاء صوت اذان را هم ذکر کرده است - فاصله خفاء صوت نزدیک تر است و نیازی به پنج فرسخ نیست، دو کیلومتر هم که بیرون بیاییم دیگر صدایی را نمی شنویم - ایجاست که انسان متوجه می شود که همه اینها جنبه عنوان مشیر دارند، وگرنه اشکال پیدا می شود، یعنی آن خفاء صوت اذان، خیلی زودتر محقق می شود تا خفاء رؤیت بیوت و ابنیه و صور بلد و امثال ذلک. پس در واقع اینها عنوان مشیر می شود. ما در فقه، عنوان مشیر موارد زیادی داریم؛ از جمله مواردی که جنبه عنوان مشیر دارد مسأله «صوموا لرؤیته و افطرو لرؤیته» است.

یک وقتی ما در منزل مرحوم آقای گلپایگانی بودیم، مرحوم والد هم بودند - خیلی زمان سابق بود، زمان شاه بود - و هر دو تا برادر هم آقا شیخ لطف الله صافی و هم اخوی شان مرحوم آیت الله آقا شیخ علی در آن شب زمستان بودند، مسأله رؤیت هلال اتفاقاً مطرح شد، آقای آیت الله حاج شیخ لطف الله صافی ایشان چیزی نمی گفتند ولی اخوی شان آقا شیخ علی رحمت الله علیه که خیلی مرد خوبی بود و خیلی آدم خوش نفسی بود از وجناتشان پیدا بود، آدم صاف و بی شیله و پيله و نیتش هم نیت صافی بود. ایشان با مرحوم آقا یک صحبتی کردند - اتفاقاً من از صحبتش خوشم آمد - که مرحوم آقا می فرمودند جنبه رؤیت موضوعیت دارد ایشان می گفتند که نمی توانیم بگوییم موضوعیتش موضوعیت تام است، باید یا نفس رؤیت باشد و یا اینکه مترتب بر رؤیت باشد؛ مثلاً در شهادت عدلین یا شیاع و امثال ذلک که اینها مترتب بر رؤیت است. - یک قدری دایره را ایشان می خواستند وسیع تر قرار بدهند - آقای شیخ لطف الله گلپایگانی هم صحبت نمی کردند گوش می دادند، فقط بحثی بین مرحوم والد و مرحوم آقا شیخ علی در آنجا پیش آمد. من خیلی به این مسأله توجه نکردم. اتفاقاً من در همان زمانی که ما این بحث را پیش مرحوم آقا می خواندیم نظرم این بود که اینها همه جنبه کشفی دارد و عنوان مشیرند. آنجا من یک چیزی گفتم که - خلاصه نخود وسط آش که می گویند این است - همه اینها عنوان مشیرند. حاج شیخ علی، خیلی خوشش آمد گفتم که اینها همه جنبه عنوان مشیری هستند، خیلی خوشش آمد که این جوجه هم این وسط دارد اظهار فضل می کند و به اصطلاح اظهار لحنیه می کند.

بعد که بیرون آمدیم با مرحوم آقا بحثمان شروع شد چون ما متجری و جسور بودیم و آنجا به نحو جدی این مسأله مطرح شد که اصلاً رؤیت و خفاء صوت و خفاء جدران هیچ کدام موضوعیت ندارند. وقتی که شارع حکم را بر ثلاثین مترتب می کند چطور ما می توانیم این مسأله را بر رؤیت مترتب

کنیم؟! و تا حالا هم بر همین نظریه باطل خودمان هستیم و هنوز این بطلان تغییر نکرده و متبدل به نظریه دیگر نشده است. از اینجا می فهمیم که منظور شارع از خفاء صوت اذان، منظور یک مسافتی است که همین قدر که خارج شود و معمولاً بگویند طرف قصد سفر کرده و بیرون آمده است، این مقدار کفایت می کند. بله حالا بغل صور بلد ایستادن حکایت از این می کند که قصد رفتن ندارد اما همین که بیرون بیاید دیگر جهتی ندارد که بخواید دوباره برگردد، معلوم است که قصد سفر دارد و دارد حرکت می کند. دیگر به همان یکی دو کیلومتری که صوت اذان اختفاء پیدا می کند کفایت می کند و نیاز بیشتر نیست که انسان بخواید خفاء بلدان را در نظر داشته باشد.

بنابراین وقتی حکم شارع بر یک موضوعی تعلق می گیرد خود آن موضوع مورد نظر شارع هست، نه جنبه مقدمه و امثال ذلک، آن مقدمه خودش باید انجام بگیرد. حالا علی کل حال این دیگر بسته به وضعیت و شانس اوست که به چه نحوی باشد. فرض کنید که یک نفر استطاعت برای حج پیدا می کند همین که می خواهد دفع مال کند و برود بلیط طیاره بخرد رفیقش پیدا می شود و می گوید آقا من امسال شما را به حج می برم، شانس آورده و این حج باید برایش خیلی عال العال باشد. مثل اینکه ما مورد ضیافت الرحمن هستیم. در اینجا نمی توانیم بگوییم آقا پولی که در اینجا به دست آوردی باید ببری در جای دیگر خرج کنی، چون در اینجا حکم و جوب تعلق گرفته است بر نفس الموضوع و بعد از آن تهیه مقدمات موضوع. حالا یک موردی اینجا پیدا شد. اما یک وقت رفیقش می گوید آقا من تو را می خواهم ببرم مکه، بسیار خوب مستطیع می شود، همین که می خواهد ببرد آنجاست که آسمان بر سرش خراب می شود و آن رفیق می گوید: ببخشید، برای من یک عذری پیدا شده است و نمی توانم بروم، اتفاقاً در همین موقع برای آن شخص هم یک مالی پیدا می شود و خوشحال که به به این رفیق دارد من را می برد و خلاصه یک حج مقرون به صرفه ای برایش پیدا می شود. می بیند ای داد بیداد خدا گذاشت تو کاسه اش، عجب مقرون به صرفه ای شد!!! حالا باید از آن پولی که برایش به دست آمده است که یا والد مکرمش و یا مادر گرامیش به رحمت خدا رفته یا اینکه بای نحو کان، یک پولی از شخصی به او رسیده است، امروز که بنای اول بر کلاهبرداری است، یعنی در این فضا و در این وضعیت آخر الزمان که ما داریم مبنایها عوض می شود، تا حالا مبنای صداقت بود الان مبنای کذب است، آقا دروغ بگو دروغ، هیچ مشکلی هم ندارد یعنی در تکوین این قضیه تبدل و تغیر و تحوّل پیدا می کند تا حالا خدا می گفته که: **... إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ ... ﴿مریم، ۵۴﴾** از این به بعد می شود «انه كان كاذب الوعد» آیه قرآن عوض می شود، آیات قرآن عوض می شود، روایات همه عوض می شود، دروغ می شود یک

مبنا. کلک و تقلب می شود یک مبنا، تا حالا به امانت و تواضع مؤمن نگاه کنید حالا می گویند نگاه کنید به پدرسوختگی و تقلبش! عوض می شود دیگر. حالا یک دفعه خوشحال است که امسال حج مقرون به صرفه ای انجام می دهد یک دفعه طرف برمی گردد حالا نمی توانم و ببخشید و...، ای ددم وای حالا چه کار کنیم؟ بلیط خریده و همه چیز آماده شده است حالا طرف می گوید من ندارم. این هم یک دفعه می بیند که یک مال به دستش رسیده است متأسفانه با هزار تأسف بایستی که بدهد و حج را انجام بدهد توجه می کنید؟ این دیگر بسته به چیه؟ بسته به شانس است. شانس گاهی اوقات این طوری است. یک بنده خدایی بود بیست سال از زنش جدا بود و جدا زندگی می کردند در واقع طلاق ظاهری نبودند. رفیقش صبح دعوتش می کند و می گوید بیا فردا کله پاچه بخوریم. همین که می خواهد لباس هایش را بپوشد پسرش می آید دم در و می گوید بابا بیا مامان مرده است. گفت خاک بر سرش کنم مردن هم بلد نیست! یک ساعت دیگر می مردی. - الان هم در قید حیات است - بعضی ها مردن هم بلد نیستند، مثلاً روز جمعه می میرند بابا روز یکشنبه بمیر حداقل سه روز تعطیلی باشد، یا روز پنجشنبه می میرند خب یک روز زودتر آن دنیا می رفتی، حورالعین منتظرند، ملائکه همه منتظر هستند، زودتر آنها را از انتظار درمی آوردی آخر پنجشنبه و جمعه دیگر مردن دارد؟ اینها مردن بلد نیستند باید یادشان داد. این هم باید پول هایش را با اجازه بردارد و تحصیل مقدمات کند.

این مسأله به اینجا می رسد که امر شارع - غیر از بعضی از موارد خاص - نسبت به خود آن مأمور به بدون تهیه مقدمات تعلق گرفته است و بنابراین در تحصیل مقدمات خود آن شخص مختار است که بآی نحو کان، این مقدمه را اتیان کند.

سؤال: مسیره یوم که در روایات آمده است به چه معنایی است؟

جواب: مسیره یوم، علت تامه نیست. همان طوری که عرض کردیم جنبه عنوان مشیر دارد. ما هم می بینیم افراد مختلف هستند، انسان با چه کیفیتی برود در آن زمان هم با حمار یا با اسب با شتر و امثال ذلک باشد، اینها نسبت به این مسأله متفاوت هستند. لذا آنچه که هست خودشان بیان کرده اند. در آن زمان این مقدار برای ابتعاد از آن بلد کافی بود. الان از جمله مسائلی که مطرح است و خیلی ها هم به عنوان مسائل جدید مطرح می کنند این است که جنبه سفر باید داشته باشد، مثلاً اگر کسی از تهران بخواهد به کرج برود نمی گویند مسافرت رفته است بلکه می گویند: رفته کرج و برگردد، یعنی جنبه سفر هم در اینجا مورد لحاظ باید قرار بگیرد، نظیر همین اشکالی که الان ایشان کردند. اما این مسأله را وقتی ما نگاه می کنیم می بینیم که نظر افراد نسبت به موارد مختلف است، وقتی که می گویند فلانی کرج رفته و

برمی‌گردد، یک وقتی رفته و می‌خواهد قبل از غروب هم برگردد دیگر نمی‌گویند فلانی رفته سفر. چرا؟ چون شب می‌خواهد برگردد، حالا همین رفتن به کرج که یک ربع و نیم ساعت افراد می‌روند و فاصله‌اش هم کم است اگر بخواند برود و شب را بماند آن موقع می‌بینید لحن فرد تغییر می‌کند، می‌گویند پدرت کجاست؟ می‌گوید: رفته سفر، چون شب را نمی‌خواهد بیاورد. اما اگر بخواند عصر برگردد نمی‌گوید رفته سفر بلکه می‌گویند رفته کرج و عصر برمی‌گردد اگر کاری دارید به ایشان بگوییم. توجه کردید؟ از این نکته غفلت کرده‌اند که کیفیت بودن هم در این مسأله تأثیر دارد، یعنی برگشت در شب و عدم برگشت. لذا این قضیه در مورد نیت شکستن عشره ایام هم می‌بینیم دخالت دارد، اگر شخصی به جایی برود و عشره ایام قصد کند و قبل از شب بخواند برگردد مادون مسافت، به نیت او ضرری نمی‌زند اگر به مسافت اربعه فراسخ باشد. و در ما دون مسافت ضرر ندارد، اما اگر بخواند شب را بماند مثل افرادی که مشهد می‌روند اینجا قصد عشره ایام می‌کنند بعد شب را به طرفه می‌روند و می‌خوانند دیگر قصد تمامیتشان در اینجا شکسته می‌شود، غیر از اینکه به شان‌دیز و زُشک می‌روند که آنجاها بالاتر از چهار فرسخ هست، طرفه نزدیک‌تر است، ولی بالاخره هر چه هست خارج از این هست، یعنی همین جهت عرفی که الان امشب را در مشهد نیست می‌بینیم به همان عشره ایام ضربه و ضرر می‌زند.

راجع به این مسأله‌ای هم که شما مطرح کردید فقط جنبه عنوان مشیر دارد، وگرنه ما هم می‌بینیم که این مسأله اگر بخواند مطرح شود به‌طور کلی خیلی مسائل تفاوت می‌کند. فرض کنید یک نفر اگر یک ساعت با حمار برود یک فرسخ طی می‌کند اما یک ساعت با طیاره، هزار کیلومتر طی می‌کند، پس شما بگویید این هزار کیلومتر هم باعث تحقق عنوان سفر نمی‌شود چون یک ساعت است. اینکه می‌فرمایند یک روز به خاطر جنبه ابتعاد از بلد در اینجا مورد توجه قرار گرفته است که متناً علی العباد شارع آمده آن قصد را مترتب کرده است. حالا فرض کنید ده سال دیگر یک هواپیما بیاید با سرعت صوت حرکت کند و ده هزار کیلومتر را یک ساعته برود، یعنی در واقع اصلاً سفر برداشته می‌شود و همه باید همه جا نماز را تمام بخوانند!!؟ چون میزان مقداری است که شخص سوار الاغ یا اسب یا قطار می‌شود. آیا سوار شدن میزان است یا دور شدن از شهر؟ اگر سوار شدن میزان است ما طیاره را میزان قرار بدهیم یا ماشین را، بالاخره کدام یک را میزان قرار بدهیم؟

سؤال: خسته شدن بیشتر، ملاک نیست؟

جواب: بیشتر و کمتری ندارد. آن مقداری که شخص ناراحت و خسته می‌شود اگر ملاک باشد

که مثلا با الاغ یک مقدار خستگی دارد و با ماشین یک مقدار و با طیاره یک مقدار، باز این اشکال پیش می‌آید، یعنی شما یک حدی را نمی‌توانید تعیین کنید که شارع آن حد را برای خستگی گذاشته باشد و آن را مترتب بر شخص و زمان و بر مسافتی که طی می‌کند کرده باشد. کدام یک از اینها ملاک است؟ سؤال: شارع گفته است مسافتی که طی می‌کند.

جواب: شارع گفته است مقدارش هشت فرسخ است، حالا این هشت فرسخ را می‌خواهی با طیاره برو یا می‌خواهی با سرعت نور برو، یک چشم به هم زدن هشت فرسخ طی شود، فرق نمی‌کند. فقط این مقدار ابتعاد در اینجا حاصل شود به هر کیفیتی می‌خواهد باشد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد